

مردم نمیخواهند و آرزوئی جز این ندارند که ریشه مردم بکنند. پیش دیسم نیز نامه نوشته از گذشته عذر خواست و ازو خواستار شد که دوباره باذربایگان برگردد و وعده داد که اگر او آهنگ آذربایگان بکند همگی دیلمان را که در تبریز پیش اویند کشتار کند.

دیسم از پارسال (۱۸) که از مرزبان شکست خورده بارمنستان پیش غایق گریخت نهانی بگردان آذربایگان نامه نگاشته بدلجوئی ایشان می کوشید که دوباره پسوی او برگردند. چه دانسته بود که مایه خرابی کار او همانادور کردن گردان و نزدیک ساختن دیلمان بود. چون نامه ابوالقاسم باو رسید شادمان شده پاسخ نوشت که تا دیلمان را نکشته ای من بسخن تو اطمینان نخواهم کرد.

ابوالقاسم با تبریزبان گفتگو کرده بدستیاری ایشان سپاهیان دیلمی را که در اجا بودند کشتار کرده سرکردگان ایشان را دستگیر ساختند. سپس ابوالقاسم پیش دیسم شتافته او را به تبریز آورد. چون این خیر پراکنده شد گردان نیز که از مرزبان آزرده بودند به تبریز پیش دیسم شتافتند و سپاه انبوهی گرد آمد.

مرزبان در اردبیل این خبرها شنیده ابو جعفر احمد نامی را بجای ابوالقاسم وزیر خود ساخته در اردبیل بگذاشت و خوبشتن بسبب انبوهی آهنگ تبریز و جنگ با دیسم کرد. دیسم از شهر بیرون آمده به پیشواز او شتافت و چند بار جنگ بهم کردند ولی سرانجام گردان بدیسم نرسیدی نتوانسته بگریختند و دیسم تبریز بنام آورد.

(۱۸) ابن مسکویه همگی جنگی مرزبان و دیسم را در سال ۳۳۰ می گرد

نیکن معلوم است که اینهمه حوادث در یکسال ممکن نیست و کبکی آن حوقل تصحیح

کرده که معصره اردبیل در سال ۳۳۱ بوده

تبریزیان چون دست بخون دیلمان آغشته از مرزبان سخت بیمناک بودند
 بیاری دیم بر خاسته درهای شهر را به بستند مرزبان گرد شهر فرو گرفته در این
 میانه می کوشید که از ابوالقاسم دلجوئی کرده بار دیگر اورا بسوی خود بکشد
 و نامه ای بدو نوشته سوگندها یاد کرد که هر گاه باز پیش او آید از گذشتهها
 چشم پوشیده جز مهر و درستی درباره او رواندارد ابوالقاسم پاسخ داد که من
 از دیم بیمناک شده بتویناهیدم و چون از تو نیز بیمناک شدم تا گزیر بسوی
 دیم باز گشتم اکنون هم جز ایمنی بر جان خود آرزوئی ندارم تو هر گاه
 مرا بر جانم ایمن ساخته از کارم معاف داری که پس از این بگوشه بنشینم پیش
 تو می آیم مرزبان این خواهش را پذیرفته با سوگند و پیمان اطمینان با ابوالقاسم
 داد . در این میان چون کار محاصره بدرازی انجامید دیم روری بارو
 را شکافته با گردان و سالوکان که گردش بودند از شهر بگریخت . مرزبان
 از دیال ایشان ترفه ترسید که مبادا به جنگ بایستند تبریزیان نیز از شهر
 بیرون ناخته از پشت سر حمله آوردند . دیم باردیگر شتافته بآن شهر دست
 یافت . در تبریز هم ابوالقاسم از شهر بیرون آمده بمرزبان پیوست . لیکن
 تبریزیان ایستادگی می ورزیدند و در اینمیان خبر دست یافتن دیم
 باردیگر بمرزبان رسیده بخشی از سپاه را گرد تبریز گذاشته خویشان با
 بخشی دیگر بحال اردبیل شتافت . (۱۹)

(۱۹) ابن مسکویه نمی نویسد که انجام حکار تبریز بمرزبان چه بود آیا با جنگ
 بدانجا دست یافت یا باشتی و زینهار ؟ هم چنین معلوم نیست که سرکردگان سپاه
 مرزبان از جستان یسر شرمزن و مهلبی و دیگران که گفتیم در تبریز در بند بودند
 چگونه از آنجا رهائی یافتند . آیا ابوالقاسم همراه خویشان پیش مرزبان آورد یا
 پس از دست یافتن مرزبان به تبریز آزاد شدند ؟ این نیز باید دانست که تبریز
 از سالیان دراز بدست روادیان بود لیکن در این حادثه نامی از ایشان برده نمی شود .
 همچنان ابن حوقل در سال ۳۴۴ که پادشاهان بومی را که با جگزار سالار بودند
 می شمارد ابوالهجه روادی را خداوند اهر و ورزقان می شمارد و از تبریز نامی
 نمی برد . معلوم نیست این شهر بچه جهت از دست ایشان بیرون شده بود .

محصارہ مرزبان مرزبان از دست یافتن دیسم بارییل سخت دلگیر
 اردییل را ؛ بود چه سختی و استواری آن شهر می دانست و
 کینه اردییلیان که دیسم را به شهر خود راه داده بودند در دل گرفت.
 و چون بارییل رسید گرد شهر فرو گرفته کسی را نیز بتارم پیش برادر
 خود و هسودان و دیگر خویشاوندانش فرستاده بکمک خود خواند و در
 محاصرہ شهر سخت می کوشید.

دیسم این دفعہ محمد نامی را پسر احمد که نعیمی معروف بود وزارت
 داده بود. مرزبان او را فریفته و عہد وزارت خود داد و چون
 محاصرہ شهر بدرازی انجامیدہ کار آذوقہ سخت شد دیسم از نعیمی چارہ
 خواست کہ چه باید کرد. نعیمی گفت چارہ جز این نیست کہ بزرگان و
 پیر مردان شهر را پیش مرزبان بیرون بفرستی کہ از او زینہار بگیرند
 و سپس شهر را بدو سپاریم. دیسم چون ناکزیر شدہ بود سخن او را بکار بستہ
 بزرگان شهر را بطلب زینہار بیرون فرستاد. لیکن نعیمی بمرزبان پیہ فرستاد
 کہ بزرگان را نگہداشته اجزۂ بازگشتن ندهد و مرزبان پیہ او را بکار بست.
 و چون این خبر بشهر رسید مردہ بر بزرگان خود ترسیدہ بشور بدند.
 دیسم ناکزیر از شهر بیرون شتافتہ نزد مرزبان رفت. مرزبان او را بسیر
 نواخته ایمنی داد و نعیمی را چنانکہ وعہ داده بود بوزارت خود بر
 گزید و چون بدرون شهر آمد از بزرگان آنجا لہی بسپار بگرفت و
 بسزای یاری کہ بدیسم کردہ بودند فرمان داد کہ بدست خود بدروی شہر را
 ویران سازند. (۲۰)

از این پس مرزبان را حریف و دشمنی در بر داشتہ و سران

آذربایگان و اران ارمنستان تا دربند و شروان زیر فرمانروایی او آمده در همه شهرها خطبه بنام او خواندند و چنانکه خواهیم دید همگی پادشاهان و فرمانروایان بومی که در این ولایتها بودند فرمانبری و باجگری او پذیرفته بودند. امادیسیم پس از مدتی که پیش مرزبان بود ازو خواستار شد که با خاندان و کسان خود بیکی از دزهای تارم رفته در آنجا با دخل و برداشت ملکهای خود سربرد. مرزبان این خواهش او را پذیرفته با خاندان و کسانش بتارم فرستاد و در آنجا بود تا در هنگام گرفتاری مرزبان بدست رکن الدوله دوباره با آذربایگان آمد و انجام کار و روزگار او را سپس خواهیم نگاشت. (۲۱)

هجوم روسان به اران یکی از حادثه های بزرگی که در زمان پادشاهی مرزبان روی داد هجوم روسان و تصرف برده :

بر اران و دست یافتن ایشان بر برده کرسی و بزرگترین شهر آن ولایت بود. روسان در این زمانها ملت چندان بزرگ و بنامی نمودند و در سرزمینی که در نزدیکیهای دریای بالتیک می نشستند صدها فرسنگ از اران دور، و دولت نیرومند خزر و برخی ملت های دیگر در میانه فاصله بودند با اینهمه چون ایشان در کشتی رانی و دریابیمائی مهارت بسیار داشتند و مردم دلیر و جنگجو بودند از رود « ولگا » که آن زمانها بنام « اتل » معروف بود با کشتی ها بدریای خزر در آمده در اران کیلان و مازندران و گرگان که برکنار دریای مذکور نهاده اند به تاخت و تاز و تاراج و

(۲۱) آنگاه در باره جنگهای مرزبان و دیسم و تبریزیان نگاشته ایم از کتاب

تجارب الامم حوادث سال ۴۳۰ است مگر برخی مطلبها که از این حوقل نقل کرده و در حاشیه قید نموده ایم.

یعنی می پرداختند و کشتار و خرابی بسیار می کردند .
تا آنجا که ما آگاهی داریم از زمان فرمانروائی داعی کبیر در مازندران
تا زمان پادشاهی مرزبان در آذربایگان که هفتاد سال کما بیش است سه بار
هجوم روسان را بر دریای خزر و سرزمینهای کنار آنندریا در تاریخهای
یاری و تازی ضبط کرده اند (۲۲) و این هجوم که ما میخواهیم بشرح
آن پردازیم چهارمین آنهاست .

اما شرح این هجوم را ابن مسکویه که خود او نزدیک بزمان
این حادثه میزیسته و چگونگی را از کسانی که در آن و برده حاضر و حادثه
را با چشم خود دیده بود تحقیق نموده در ضمن حوادث سال ۳۳۲
به تفصیل می نگارد . ما نیز بهتر میدانیم که عین آن تفصیل را بی
کم و بیش ترجمه نمائیم و ای در باره سال حادثه چون نوشته ابن مسکویه
خالی از اشتباه نیست تحقیق خود را در آخر خواهیم بگاشت . می گوید :

« روسان طایفه بزرگی هستند و هیکلهای قوی دارند . مردمان
دلیر و جنگی اند که گرفتن ندانند و هر کجا از ایشان در جنگ بباید
کشته یا کشته بشود . از عادت ایشان است که هر کجا گذشته از سلاح
جنگ خود را با بسیاری از ابزارهای صنعتگران نیز از تبر و زره و چکویج
و مانند اینها می آرند . در جنگ ، حره و سیر می جنگند و شمشیر نیز
حمایل می کنند . عمود و سلاحی همچون دشنه نیز از خود می آورند .
همگی پیاده جنگ می کنند و نیزه این گروه که [در] آمد بود .

(۲۲) برای تفصیل این هجوم به کتاب «تاریخ روس» مراجعه کنید .

حاصل شده از «روایت روس» و این که عینی از آن در روز ۱۰ به در

بر آن چاپ شده دیده شود

چه ایشان بدریائی که نزدیک مرزوبومشاف است (۲۳) رسیده از آنجا برود بزرگی که «کر» معروفست و از کوههای آذربایگان و ارمنستان برخاسته بدریا میریزد در آمله بودند. و این همان رود بردعه است که تنبیه دجله اش میخوانند.

باری چون روسان به رود کر رسیدند گماشته و جانشین مرزبان در بردعه با سیصد تن از دیلمان و همان اندازه از سالوکان و کردان بسر ایشان رفت. مردم را نیز شورانیده پنجهزار تن کمابیش از ایشان داوطلبانه و بنام جهاد باو پیوستند و چون بیش از آن روسان را ندیده. دلیری و پرزوری ایشان نسنجیده بودند آنان را همچون رومیان و ارمنیان پنداشته بر خود مغرور بودند.

ولی چون دو گروه بهم رسیده صف های جنگ آراستند ساعتی نکشید که روسان حمله سختی آورده مسلمانان را از جا کنندند. همگی. داوطلبان و سپاهیان رو بر گردانیده بگریختند. مگر دیلمان که پای فشرده جنگ کردند ولی ساعتی نکشید که همگی ایشان کشته شده تنها برخی سواران گریخته جان بدر بردند. سپس روسان از دنبال گریختگان آهنگ شهر کرده بدانجا دست یافتند. از مردم تنهادسته ای که اسب و ستور داشتند سوار شده از شهر بگریختند.

کشتار روسان مردم ابن مسکویه می گوید: «ابوالعباس پسر نداد و بردعه را: دسته ای از محصلان بمن نقل کردند که روسان چون به بردعه رسیدند منادی فرستاده ندا در دادند که: ما را با شما گفتگوی دین نیست ما جز فرمانروائی نمی خواهیم از ما نیکو رفتاری از

(۲۳) مقصودش دریای خزر است ولی ما گفتیم که روسان صدها فرسنگ

از دریای خزر دور بودند و با کشتی ها از راه رود ولگا بدانجا میرسیدند.

شما فرمانبرداری . لیکن چون مسلمانان و سپاهیان از دیگر شهرها این حادثه را شنیده دسته دسته آهنگ برده میگردند و روسان بدفع ایشان میشتافتند او باش برده نیز همراه روسان بیرون تاخته هر گاه که حملهای از جانب مسلمانان می شد ایشان فریاد الله اکبر زده سنک بر روسان می بارانیدند . روسان بارها باندرز گفتند : شما خویشان داری کرده بیهوده بمیانہ نیفتید . آنگاه آسودگی خود را دوست می داشتند این اندرز پذیرفته خویشان داری کردند . ولی او باش هرگز شکیبائی نتوانسته در جنگهایی که میانہ روسان و سپاه مرزبان روی میداد اینن هم دست تعرض بر روسان می گشایند .

چون کار اینگونه نادانی از او باش بدرازی انجامید روسان منادی فرستاده ندا در دادند که ناسه روز همگی بید شهر را گذارده بیرون روند . گروه اندکی که ستور برای بر نشستن داشتند خاندان و فرزندان خود را برداشته از شهر بیرون رفتند . ولی بخش انبوهی بجای خود بزم ماندند . چون روز چهارم شد روسان شمشیر در ایشان گذارده گروه انبوهی که بیرون از شمار و اندازه بودند کشتار کردند و از بزم ماندگان ده و اند هزار تن از مرد و پسر با همگی زنان و دختران و کودکان اسیر کردند . زنان را بجز که درون شهر بود و روسان شهرستان خود ساختند بودند فرستادند و مردان را در مسجد آینه گرد آورده نگاهبان بر گشته گفتند : هر کسی باید جان خود را با یول بخرد .

در اینوقت در برده مرد باخردی از ترس این بود که ' سرشعون ' می نامیدند . میانہ روسان و مسلمانان او میانگیری و بیغه آوری می کرد وی بر روسان قرار کرد که از هر مردی پست در هم گیرد

آنکه با خردان بودند رضایت دادند . لیکن اوباش و مردم بی سروپا راضی نشده گفتند پسر شمعون می خواهد مسلمانان را در جزیه گزاری بیایه ترسایان برساند . پس از این سخن پسر شمعون کناره جوئی کرد . روسان هم باز مدتی منتظر شدند که بلکه کار با پول و مال بیایان برسد . ولی چون مسلمانان راضی نشدند شمشیر در آنان گذارده همه را از تیغ گذرانیدند . مگر چند تن که در قنات مسجد پنهان شده بودند و جان بدر بردند . دسته ای هم با پول خردشان را آزاد ساختند . و بسیاری هم قراری برای آزادی خود گذارده چون او را بخانه یا دکانش می آوردند که پول یا مال در آورده بایشان بدهد همگی مال او را اگر چه چند برابر آنقرار بود می گرفتند و چون یقین میکردند که دیگر چیزی از پول و گوهر و فرش و جامه باز نمانده رهاپس می کردند و بهری بر گل زده بدو میدادند که دیگری متعرض او نشود . از این راه مال بی اندازه و گزافی اندوختند و با زنان و بچگان نیز در ارك همگونه بی اندامی و بدکاری روا داشته همچون بندگن رفتار می کردند .

جنگهای مرزبان و مسلمانان برده را گفتیم که کرسی اران بود
با روسان : چنانکه با کو کرسی امروزی آن

سرزمین است . استخری که در اوائل قرن چهارم (هندی پیش از حادثه روسان) آن شهر را دیده بود مساحت آنجا را بیش از یکفرسخ در یکفرسخ نگاشته و می گوید میانه عراق و خراسان پس ازری و سیاهان شهری بزرگتر و یر نعمت تر از آنجا نبود . (۲۴) این مطلب یقین است که شهر مذکور از حیث آبادی و انبوهی مرده از بزرگترین شهرهای

امروزی ایران کمتر نبوده و از اینجا می توان دانست که کشتار روسان مردم آن شهر را برده گرفتن زنان و بچه گان ایشان چه مصیبت بزرگی بر عام اسلام بوده و چه تکالیف مسلمانان بویژه بمرده اران و آذربایگان داده است. چه در آن زمانها تعصب دینی و حس کینه ورزی با دشمنان اسلام هنوز بر مسلمانان چیره و حکمروا بود و هنوز سالانه ده هزاران مجاهد و غازی از خراسان و از دیگر گوشه های دوردست دأوطلبانه به سرحد روم شتافته بنام غیرت و تعصب دین خونهای خود را میریختند. (۲۵)

بهترین دلیل غیرت و تعصب در مسلمانان همانست که از نوشته ابن مسکویه آورده که روسان از مردم بردعه که اسیر کرده بودند از هر سری به بیست درهم (به پول امروزی چهار تومن که و بیش) خورسند بودند ایشان بعنوان اینکه جزیه دادن مخصوص ترسایان و جهودانست نپذیرفته خود را بنده بودی سپردند.

ابن مسکویه می نویسد: «چون مصیبت بزرگ شد، مسلمانان در شهرها این خبر شنیدند همه جامه های کوچ در انداختند [که بجهاد کافران بشتابند]. مرزبان بسرا محمد سپاه خود را گرد آورد و وصیبن نیز بدو پیوسته با سی هزار تن روی بر آورد. ولی بن سیه نبود. روسان بر آبروی تو نبسته و کاری از پایش نمی برد. و مرزبان هر روز بچنگ شتافته مغلوب از می گشت. مدتها هم است جنت گرفته جز شکست مبرده ای نمی بردند و همگی در ...»

مرزبان می گویند که حیاه می بیاید. در پشمیان چون روسان

(۲۵) داستان غزای ... در سال ۳۵۵ در ...

ترجمه ای اسلام دیده شود

از هنگامی که در برده (۲۶) جایگزین شدند در خوردن میوه‌های گوناگون و فراوان (۲۷) آنجا اندازه نگاه نداشته بودند و با در میان ایشان افتاده بیمار شدند. چه مرزوبوم خود ایشان سردسیر سخت است که درخت آنجا نمی‌روید و جز اندک میوه‌ای از شهرهای دور بدانجا نمی‌رسد. و با از انبوهی روسان می‌کاست. مرزبان نیز چنین حیلۀ اندیشید که شبانه دسته‌ای از سپاه خود را در کمین بنشانده بامدادان خوبشتر بادسته دیگر بجنک روسان شتافته پس از اندک زدو خوردی روی برگرداند که روسان نیز از دنبال ایشان تاخته از پهلوی کمین بگذرند آنگاه برگشته بجنک بایستد و کمین را نیز آگاه کند که بیرون تاخته روسان را از دوسوی در میان گیرند.

بامدادان مرزبان با سپاه با این سازش بجنک شتافتند و روسان نیز بیرون آمدند پیشوای ایشان بر خری نشسته بوده و چنانکه عادت همه روزه

(۲۶) عبارت این مسکویه اینست. « و اتفق له ان الروسية لما حصلوا بالمراغة بسطوا في الفاصكة... » کلمه « المراغة » بی شک غلط و بجای آن « برده » درست است. ولی گویا در کهنه ترین نسخهای تجارب‌الامم نیز این غلط بوده و این ایر که ملتفت نکته نبوده عبارت را اینطور می‌نویسد. « و كان الروسية قد توجهوا نحو مراغة فاكنروا من اكل الفواكه... » غافل از اینکه مراغه کجا و روسان کجا و صد فرسنگ بیشتر فاصله با هم داشتند. آقای جمال زاده هم مراغه دیگری در يك نقشه روسی در نزدیکیهای بتازران (طبرسران؟) پیدا کرده. لیکن بی شک روسان جز از برده بجای دیگری دست نیافته بودند. و آنکه شهر پر میوه‌ای در اران جز برده نبود و بی گفتگوست که کلمه مراغه در عبارت این مسکویه تحریف « برده » است.

(۲۷) استخری شرحی دراز از بسیاری باقها و درختها و فراوای میوها در برده نوشته است. چنانکه امروز هم در بادسکویه که جانشین برده است میوه‌های گوناگون با فراوای بسیار یافت می‌شود.

بود بیکبار حمله آوردند: مرزبان و سپهسر روی بگریز نهادند و روسان از دنبالشان می تاختند و چون از پهلوئی کمین بگذشتند مسلمانان بازنگشته همچنان بگریختند.

مرزبان سپس این داستان را نقل کرده می گفت: من چون چنین دیدم که مسلمانان باز نگشتند و همچنان می گریزند فریاد زده و بسیار کوشیدم که بلکه ایشان را باز گردانم ولی نتوانستم چه بیم روسان همه را فرو گرفته بود. دانستم که روسان چون از دین کردن مأیوس گردند جای کمین را دانسته همه را نابود سازند، ناچار تنها بازگشتم بر آدره (۲۸) و نزدیکان و غلامانم نیز به پیروی من بازگشتند و دل بر شهادت نهادم بیشتری از دیلمان هم از شرمساری بازگشتند و حمایه ای دلیرانه بر روسان کرده صدا در انداختیم که کمین نیز از پشت سر بیرون آمدند و روسان را شکسته هفت صد تن از ایشان بزرگکن بگشتیم دیگران بگریخته بر روی شهر که بیش از آن باغله و مال انباشته و اسیران را انداخته اند کرده و شد پناه بردند.

مرزبان چاره جز آن نداشت که گرد رنگ فرو گرفته بنشیند. لیکن در این میان از آذربایگان خبر رسید که ابو عبدالله حسین بن سعید پسر حمدان با آذربایگان در آمده و با جعفر بن سعید شکویه و با گردان هدایتی دست بهم داده اند. مرزبان با صد تن از دیه ن و سعید سور ز گردان و دوهزار تن از داوطلبان را یکی از سرکردگان خود سرده در برابر روسان باز گذاشت و خویشتن را بخش عمده سه آهنت و روان کرد (۲۹).

(۲۸) معلوم نیست این برادر مرزبان سعید بن سعید و سعید بن .

(۲۹) در همه نسخ می گویند این شکویه ابن سعید است و در آذربایجان

چنین جای را سراج نامیده .

در اینجا ابن مسکویه چند سطر درباره جنگ مرزبان با حسین حمدانی می‌نویسد که مایس از این نقل خواهیم کرد.

بیرون رفتن روسان ابن مسکویه می‌نویسد: « سپاه مرزبان مدتی از برده‌ها: در برابر روسان نشسته بستوه آمدند. و با نیز در

میان روسان سخت‌تر شده چنانکه آیین آن مردم است چون یکی می‌مرد سلاح و جامه و ابزار و زرش را نیز یا هر زن یا پسری که دوست میداشته باوی زیر خاک می‌کردند. چنانکه پس از رفتن ایشان مسلمانان کورهای مردگانشان شکافته شمشیرهایی درآوردند که مردم تا امروز بجهت نیزی و برندگی که دارند ببهای گران می‌خرند.

از انبوهی روسان کاسته شده آنچه باز مانده بودند شبی از ارك درآمده آنچه از مال و جواهر و جامهای گرانها می‌توانستند بر دوش خود بار کرده و هر چه باز ماند آتش زدند. از زنان و بچگان نیز هر کرا میخواستند همراه برداشته راه کرپش گرفتند (۳۰). زیرا کشتیهائی که از شهرهای خود آورده بودند با کشتیبانان و سیدتن سپاه در آنجا گذارده بودند و در اینمدت از مال و غنیمتی که بدست می‌آوردند سهم ایشان را هم می‌فرستادند. و چون با نجا رسیدند در کشتی‌ها نشسته راه سرزمین خود پیش گرفتند و خدا مسلمانان را از گزند ایشان آسوده ساخت.»

ابن مسکویه در پایان داستان می‌گوید: « من از کسانی که ابن روسان دیده بودند داستانهای شگفتی درباره بیباکی آنها بقیه و ترسیدنشان از مسلمانان شنیده‌ام از جمله این داستان بسیار معروفست و من از چند کسی

(۳۰) بیانه برده و کنار کر با اندازه يك سيم فرستك فاصله بوده - کتاب

اسنخري دیده شود و اینست که می‌گوید راه کر پیش گرفتند.

که روزی پنج تن از ایشان در یکی از بوستانهای برده گرد آمده بودند و پسر ساده‌ای از پسران بزرگان خود و چند تن از زنان اسیر مسلمانان با ایشان بودند. مسلمانان چون آگه شدند گرد بوستان فرو گرفتند و اقبوهی از دیلمان و دیگر سپاهیان بچنگ ایشان گرد آمده هر چه کوشیدند که مگر یکی از آنها را زنده دستگیر سازند نتوانستند چه هر کدام تا جان داشت چنگ و ستیز را رها نمی‌کرد و تا چندین برابر شماره خود از مسلمانان نکشتند کشته شدند. پسرک ساده روی آخرین ایشان بود چون دید در خیابان دستگیر کردن او هستند بدرختی در آن نزدیکی بالاخر زده با خنجر که داشت چندان زخم بر تن خود زد که بیجان پائین افتاد.

خاندان حمدانی در تاریخچه معروف اند که از

چنگ مرزبان باحسین

حمدانی : اواسط قرن سیم هجری در موصل و آن

نواحی بنیاد فرمانروائی گذارده با خدیف بغداد گاهی جنگ و دشمنی گاهی دوستی و آشتی میکردند. یکی از فرمانرویان بزرگ و پندگشایان آن زمان حسن پسر عبدالله پسر حمدان بود که در سال ۳۳۰ هجری در موصل که مرزبان باذریبگت دست یافت (خدیفه المقتدی از بعد از دست برداری معروف گریخته بموصل پیش او آمده و اورا لقب نصرالدوله و منصب امیر الامرئی داد. سپس نصرالدوله همراه خدیفه به بغداد رفته بریدی را بیرون کرد و مدتی در آنجا به امیر الامرئی یزدخسته خدیفه دختر اورا برای پسر خود ابو منصور گرفت و در سال ۳۳۲ هجری دیگر خدیفه بموصل پیش او آمده مدتی در آنجا نشیمن داشت چنانکه همگامی بن دستار در این مسکوبه و دیگران بتفصیل نگاشته اند.

یکی از نزوهای نصرالدوله همیشه این بود که باذریبگت و زمنتان که بخت او موصل از دست برد. رجوع به نوشتیه که

در سال ۳۲۶ تا ۳۲۷ لشکرستان پسر لشکری گیلی را که با دسته‌ای از گیلان و دیلمان پیش آورسینه بودند همراه پسر عموی خود حسین پسر سعید باذربایگان بجنک دیسم فرستاد و نوشتیم که دیسم ایشان را شکسته بموصل باز گردانید .

در حادثه هجوم روسان که مرزبان گرفتار دفع ایشان بود ناصرالدوله فرصت جسته دوباره حسین پسر سعید را با سپاه باذربایگان فرستاد و ایشان بی آنکه مانعی بینند یا با کسی جنک بکنند تا سلماس رسیده با جعفر پسر شکویه که بزرگ گردان هدایائی بود دست یگانگی و همدستی دادند . حرصی ناصرالدوله را بر کشادن آذربایگان از همین جا توان دانست که در هنگامی که همگی مسلمانان بکمک و یاری مرزبان می‌شتافتند وی بدشمنی برخاسته سپاه سرزمین او می‌فرستاد .

مرزبان چنانکه گفتیم چون در بردعه این خبر را شنید دسته‌ای از سپاه را در آنجا در برابر روسان گذارده خویشتن باذربایگان بجنک حسین شتافت . ابن مسکویه در اینجا می‌تکارد : « چون بابی عبدالله (حسین) رسید جنک سبکی باهم کردند و برف بزرگی افتاده سپاهیان ابی عبدالله سراسیمه شدند چه بیشتر ایشان تازیگان بودند و بازگشتند . ابو عبدالله نیز با ایشان بازگشت که به شهر استواری پناه برد . لیکن در راه نامه‌ای از عمزاده انس ناصرالدوله رسید که نوشته بود توزون [امیرالامرای خلیفه] در مدینه السلام در گذشته و مردم او پیش من پناهنده‌اند و من آهنگ آن دارم که به بغداد رفته با معزالدوله که پس از مرگ توزون بدانجا دست یافته جنک کنم . و فرمان داده بود که حسین آذربایگان را رها کرده بموصل باز گردد و او بازگشت . »

لیکن خواهیم دید که حمدانیان باز چشم از آذربایگان نبوشیده بار دیگر بدست دیسم اشکر بدانجا می فرستند.

تحقیق سال هجوم گفتیم که ابن مسکویه تفصیل هجوم روسان را
روسان : بر اران در سال ۳۳۲ ضبط کرده تصریح می

کند که در انسال رخ داده . لیکن خود آنمؤلف در سال دیگر (۳۳۳) نیز شرح پائین را می نگارد :

« در این سال خبر رسید (۳۱) که طایفه ای که روس خوانده می شوند و در انسوی خاک خزر نشیمن دارند به آذربایگان تاخته بر دعه را تصرف نموده اند . و ایشان گروهی بیدین هستند و جز پادشاهی نمی طلبند . و در جنگ گریختن نشانند . سلاح و جامه ایشان مانند دیلمان است . مردمان سخت بازو و بزرگ جثه هستند . سپس مسلمانان طائفه را کشته جز اندکی زنده نگذاشتند . کوشش بسیار و زحمت بزور در بن برد مرزبان یسر محمد پسر مسافرا بود چنانکه در جای خود یاد کردیم .

ابن عبادتها تصریح است که هجوم روسان و دیدن کار ایشان در سال ۳۳۳ روی داده . در داستان تاختن حسین حمدانی آذربایگان در انتهای جنگ مرزبان با روسان نیز دیدیم که بنوشته خود ابن مسکویه حسین چون از آذربایگان رومی گشت همه نصرالدواه بو رسیده در آن همه مردن توزون و دست یافتن معزالدواه را به بغداد میگرد و چون بی حودت در سال ۳۳۴ روی داده از اینجا هم دید گشت که حده روسان نیز در سال مذکور بوده .

(۳۱) یعنی این خبر به بغداد رسیده زیرا در آنروز نیز معزالدواه بود

پردوسن است که این گفته های ابن مسکویه سازشی با هم ندارند و معلوم نیست از کجا این اندازه خلط و اشتباه از مؤلف دانشمندی همچون او سرزده است. اما تحقیق مطلب باید دانست که در اینجا چند چیز یقین و بی گفتگوست :

۱ - آمدن روسان دران در اواخر بهار یا در اوائل تابستان بود ، بدلیل این گفته ابن مسکویه که چون روسان در برده جای گزین شدند در پرخواری از میوه های آنجا اندازه نگاه نداشتند .

۲ - درنگ روسان در برده بیش از یکسال نبوده . بدلیل آنچه از گفته های ابن مسکویه بر می آید که ایشان در برده بیش از یکدفعه موسم میوه را در نیافتند و بدایلهای دیگر که از تفصیل داستان بر می آید . (۳۲)

۳ - غره محرم ۳۳۳ با دهه نخستین از ماه آخر تابستان ، و غره محرم ۳۳۴ با دهه آخرین از ماه دوم تابستان مصادف بوده ، بدلیل حسب و تقویمها .

۴ - مرگ توزون در محرم سال ۳۳۴ ، و تصرف معزالدوله بغداد را در جمادی الاخر سال ، وینده بردن کسان توزون پیش ناصرالدوله در رجب سن مذکور بوده ، بدلیل تصریحهای خود ابن مسکویه .

۵ - جنگ مرزبان با حسین حمدانی در آذربایگان در فصل زمستان بوده بدلیل داستان افتادن برف که ابن مسکویه می نویسد .

(۳۲) مر - قضاة و اچي مورخ معروف ارمني تالیفی بنام تاریخ اران دارد که در آنجا شرحی در باره این هجوم روسان نگاشته ، آقای جمال زاده این قسمت را از کتاب مذکور از روی یک ترجمه فرانسوی ترجمه به فارسی کرده . در آنجا می گوید روسان شش ماه در برده درنگ داشتند اگرچه این گفته نیز معموه است درست باشد ولی بهرحال بی گفتگوست که درنگ آنطایفه یکسال یا سه و در اواخر بهار آمده در اوائل زمستان برگشته اند .

اکنون مامی توانیم از سنجش این چند مطلب یقین و بی‌گفتگو چند مطلب دیگر نتیجه بگیریم :

۱ - تاریخ سال ۳۳۲ که ابن مسکویه برای هجوم روسان معین کرده اشتباه و نادرست است . و گرنه باید بگوئیم آنطایفه دو سال در بردعه درنگ کرده اند . چه بی‌گفتگوست که جنگهای مرزبان با ایشان در پائیز سال ۳۳۴ بوده .

۲ - هجوم روسان باران در اواخر سال ۳۳۳ (در ماه آخربهار یا ماه نخستین تابستان) روی داده ولی بخش عمده داستان ایشان و جنگ هائیکه مرزبان با ایشان کرد در سال ۳۳۴ در پائیز روی داده است .

۳ - خبر هجوم روسان بر بردعه که ابن مسکویه می‌نویسد در سال ۳۳۳ رسید درست است . لیکن کشتن مسلمانان و مرزبان ایشان را جزو خبر نبوده بر آن افزوده اند و شاید خود ابن مسکویه افزوده . زیرا این حادثه ها چنانکه گفتیم در سال ۳۳۴ رخ داد .

۴ - روسان در بردعه تا زمستان بوده ^{آنوقت} بیرون رفته اند . ولی چون در زمستان رود ولکا یخ بسته آمد و شد از آب بریده می‌شود شاید باقی زمستان را در دریای خزر یا در خاک خزران گذرانیده در بهار آینده بمرزوبوم خود برگشته اند .

جنگ مرزبان بارکن یکی دیگر از حادثه های سال مرزبان جنگ الدوله و گرفتاری او : او بارکن الدوله حسن پسر بویه و گرفتاری اوست در سال ۳۳۷ . در اینوقت پسران بویه (علی عماد الدوله و احمد معز الدوله و حسن رکن الدوله) تازه شکوه و بزرگی می‌یافتند . معز الدوله در سال ۳۳۴ به بغداد رفته رتبه امیرالامرائی که پس از خلافت بزرگترین

منصبی بود یافته بود. رکن الدوله نیز در سال ۴۳۵ ری را که مدتها سر آن شهر با ساسانیان و ژرژین جنگ و کتاکس داشتند تصرف نموده براسر این نواحی قاهمدان دست یافته بود.

مرزبان در سال ۳۳۶ یکی از نزدیکان خود را برای رسانیدن یاره ای پینه مها به بغداد پیش معزالدوله فرستاد. معزالدوله از برخی از این پیغامها خشمناک شده فرستاده مرزبان بدگفت و فرمان داد ریش او را برآشیدند.

این حادثه بر مرزبان سخت ناگوار آمده دل بکینه جوئی نهاد و بگرد آوردن لشکر پرداخت که به ری تاخته بارکن الدوله جنگ کنند. در اینوقت یکی از سرکردگان رکن الدوله علی پسر جوانقوله نام باذربایگان آمده بر مرزبان پیوست و او را بر قن ری دلیرتر ساخته می گفت بسیاری از سرکردگان رکن الدوله هوای تورا دارند و تو خواهند پیوست. سپس نامه ها نیز از این سرکردگان بر مرزبان رسید که همگی او را بر قن ری بر می انگیزتند.

مرزبان کسی بنام فرستاده پدر سالخورده خود محمد را با برادرش و هودان باذربایگان خواند و چون پیامدند نیت خود را بایشان باز گفته کنکاش خواست. محمد نیت مرزبان را صلاح ندیده بیاز داشتن او می کوشید. لیکن مرزبان اندرز او شنیده گفت بیشتری از سرکردگان رکن الدوله هواخواه من هستند و نامه ها نوشته اند. و چون هنگام کوچ و بدرود رسید محمد گریسته گفت: «دیگر در کجا تورا به بینم؟!» مرزبان پاسخ داد: «در کوشک فرمروئی ری یا در میان کشتگان».

ام رکن الدوله در این هنگام میانه او با ساسانیان دشمنی سخت بود

وسامانیان بلشکرکشی پرداخته رکن الدوله نیز از عمادالدوله و معزالدوله خواستار شده بود که هر يك سپاهی بكمك او بفرستند. در این میان محمد پسر عبدالرزاق والی طوس بر سامانیان شوریده و بتفصیلی که در تاریخها نوشته اند بری آمده برکن الدوله پیوسته (۳۳) و رکن الدوله او را بسیار نواخته با سپاه انبوهی بدامنان فرستاده بود که سر راه سامانیان بگیرد.

ولی چون خبر لشکرکشی مرزبان بری رسید رکن الدوله خواست نخست دفع او بکند. بمحمد پسر عبدالرزاق نوشت که بری باز گردد و چون هنوز كمك ها که از برادرانش خواسته بود نرسیده بودند نامه ای بمرزبان نوشته خواستار آشتی شد و وعده داد که اگر با آذربایگان باز گردد قزوین و ابهر و زنجان را با او وامی گذارد و مقصودش آن بود که پیش از رسیدن كمك باو مرزبان جنگ آغاز نکند. ولی چون دو هزار تن از جانب عمادالدوله و دو هزار تن از جانب معزالدوله و محمد پسر ماکان با سپاهی از جانب حسن پسر فیروزان بری رسیدند رکن الدوله را پشت استوار شده نخست دسته ای از سرکردگان خود را که هواخواه مرزبان می پنداشت دستگیر کرده سپس با این لشکرها همراه پسر عبدالرزاق بقزوین بجنگ مرزبان شتافت.

(۳۳) کامل ابن اثیر حوادث سال ۳۳۶ دیده شود — ابن محمد پسر عبدالرزاق یکی از مردان برگزیده ایران بوده مطابق تحقیقی صکه دانشمند محترم آقای تقی زاده کرده اند بزرگترین و معروفترین شاهنامه را که بنام «شاهنامه ابومنصوری» معروف بوده و فردوسی و دقیقی از روی آن شاهنامه های خود را نظم کرده اند بارموده او و برای او تالیف شده بود. برای این تفصیل شماره سوم از سال اول دوره جدید روزنامه کاوه دیده شود.

مرزبن دانست که فرصت را از دست داده و نامه های رکن الدوله جز از راه فریب و حيله نبوده و در خود يارای جنگ با اين سپاه نبود نمی دید چه بیش از پنج هزار تن از کرد و دیلم باوی بودند. لیکن بازگشتن باذربایگان را ننگ شمرده دل بر ایستادگی نهاد و چون جنگ آغاز شد دست چپ و دست راست سپاه او هر دو شکست یافته بگریختند. ولی او خوبش در قلب پای ایستادگی فشرده گروهی از سرکردگان که از جمله یدرزش بود پیشروی او کشته شدند و او خوبش باسیزده تن از سرکردگان دستگیر شده رکن الدوله همراه خود بری برد و از آنجا خود مرزبان را بدزسمیره که در آنسوی سپاهان بود فرستاده هر کدام از سرکردگان را هم در جانی بند کرد (۳۴).

آذربایگان پس از پس از گرفتاری مرزبان دوهزار تن کما بیش از گرفتاری مرزبان : سپاه او که از جنگ گریخته بودند و سرکردگان ایشان که از جمله جستان پسر شرمزن و علی پسر فضل (۳۵) و شه فیروز پسر کردویه و دیگران بودند در سر محمد پدر سالخورد مرزبان گرد آمده او را به پیشوائی خود برگزیدند و با او باردیبل شتافته آن شهر را تصرف نمودند. محمد بفرمائوئی آذربایگان نشسته پسرش و هسودان که کینه ورزی و بدخواهی او را درباره خود میدانست. یمناک شده بدز خود در تارم بگریخت (۳۶).

(۳۴) این مسأله این حوادث را در سال ۳۳۹ می نویسد لیکن خود او

تصریح کرده که از حوادث سال ۳۳۷ است.

(۳۵) ابن هسودان علی است که گفتیم از موصل بیش دیم آمده نوازش

و من بسیر از او یافت و گویا پس از آخرین مغلوبی دیم بمرزبان پیوسته باشد.

(۳۶) گویا مرزبان هنگام بیرون رفتن از آذربایگان و هسودان را بجای خود

نشاند بود.

لیکن محمد چند روز محکمرانی نپرداخته غرور بر وی دست یافت و با دیلمان بدخوئی آغاز کرده کار بجائی کشید که همه آن طائفه بر وی شوریده کشتن اش خواستند. محمد بفره گریخته چشمه آن داشت که وهسودان بیاری و پشتیبانی او بر خیزد. ولی وهسودان او را در دز شیسگان (۳۷) که پیش نیز آنجا بود بند کرد و او در آن دز بود تا بدرود زندگی گفت. (۳۸)

پس از گریختن محمد دیلمان در آذربایگان علی پسر فضل را به پیشوائی خود و فرمانروائی آذربایگان برگزیدند. لیکن در اینمیان رکن الدوله محمد پسر عبدالرزاق را از وی روانه آذربایگان ساخت. وهسودان چون این خبر بشنید سخت مترسید و دبسم را که تا این وقت در دزی در ترم نشیمن داشت آزاد کرده خلعت پوشانید و چون اوسالیان دراز بفرمائوئی آذربایگان پرداخته و کردان آنجا همگی هوا خواهان وی بودند روانه آن ولایت ساخت که کردان را گرد آورده دفع پسر پسر عبدالرزاق بکند. علی پسر فضل را نیز به بیروی و فرمان پذیری او و داشت.

دبسم آذربایگان مده در اردبیل بنشست و ابو جعفر پسر عبدالله را که گفتیم مدتی وزیر سالار مرزبان بود وزیر خود برگزید. در این میان پسر عبدالرزاق با آذربایگان رسید دبسم رد پیل را بدو باز گذاشته نورمان (۳۹)

(۳۷) معلوم است که این دز در ترم بوده و جز از دز یا شهر سیسگان معروی است که در آرمستان نزدیکه ی دوین بوده
(۳۸) تاریخ مرگ او معلوم نیست ولی تصریح این مسکویه پیش از سال ۳۴۲ که تاریخ رهائی مرزبان است مرده

(۳۹) ورنان شهر کوچکی از شهرهای آذربایگان بوده و برود ارس دو فرسنگ فاصله داشته است این مسکویه او را از شهرهای ایران می شمارد ولی یقین است که اشتباه کرده چه رود ارس همیشه سرحد این دو ولایت بود.

رفت که بگرفتن باج و خراج و گرد آوردن کردان پردازد و چون تهیه سپاه و مال کرده آهنگ جنگ پسر عبدالرزاق نمود گنجینه و بنه خود را به ابو جعفر وزیر سپرد که بجائی ایمنی در کوهستان موغان ببرد. ولی ابو جعفر چون پیش از این از دیسم دل آزرده شده و چنانکه بارها دیدیم عادت این وزیران بود که با اندک آزردهگی از خیانت و دشمنی با خداوند خود باز نمی ایستادند با آن ننه و گنجینه بسوی اردبیل شتافته به پسر عبدالرزاق پیوست. دیسم این خبر را در روز جنگ شنید و تا حدی اندوه و نومیدی بر وی چیره شد که جنگ نتوانست کردن و سپاه او نیز در يك حمله شکست یافته مگر بختند.

پسر عبدالرزاق در اردبیل فرمانروائی پرداخت و ابو جعفر را بسیار تواخته به دوش آوردن آن بنه و گنجینه بوزارت خود برگزید دیسم نیز ناحیه می را در تصرف داشت. پسر عبدالرزاق وزیر پیش از ابو جعفر داشت که همراه خود از خراسان آورده بود سپاهی بدو سپرده بگرفتن بهج وجه لیاقت و خشی نواحی فرستاد ولی بن مرد نیز از پسر عبدالرزاق که ابو جعفر بنجری او بوزارت برگزیده بود سخت آزرده بود در این هنگام فرصت یافته با سه هلی که همراه داشت پیش دیسم مگر بخت.

پسر عبدالرزاق چون بن خبر به شنید سخت دلگیر شده دل از ذریبیکان و فرمانروائی آنجا کند و ابو جعفر را همراه برداشته در سال ۳۳۸ هجری بزرگشت. در سال دیگر نیز خراسان رفته دوباره بیروی و مستکی مدین پسرفت. دیسم به اردبیل آمده با استقلال بحکمرانی کرد و بگن برداخت و وزارت خود را به پسر ابو عبدالله عیسی سپرد. (۴۰)

مرزبان در دز سیرم دز استوار پی بود میانه سپاهان و یارس
سیرم : در آنجا که اکنون نیز بنام سیرم معروفست. (۴۲)

برستان رکن الدوله مرزبان را مدین دز بخاطر این بود که از وی سکه
دیلمان در آنجا فروان بودند دورتر باشد. چه مرزبان همه جا میانه
دیلمان ارجحند بود و چنانکه گفتیم بیشتری از سرکردگان و نزدیکان
رکن الدوله هواخواه او بودند و با آنکه رکن الدوله دسته ای از ایشان
را که همه مرزبان نوشته بودند گرفته در بند انداخت (چنانکه گفتیم)
ماز مرزبان را هواخواهان بسیار در میان سپاه و سرکردگان او بود.
این مسکویه تفصیلی از ابن عمید وزیر معروف رکن الدوله نقل
میکند که چون وی با دسته ای از سپاه مرزبان را از وی سپاهان پی برده
در راه دیلمان مرزبان گرائیده نهانی قرار میدهند که او را آزاد ساخته
بجای وی ابن عمید را دستگیر سازند. ابن عمید این راز در یافته با تدبیری
خوبیشتن را نگاه میدارد تا سپاهان رسیده بدستگیری سپاه آنجا آندسته
دیلمان را گرفتار می سازد.

(۴۲) در ایران دزنام شیران یا سیرم یا صیرم فراوان بوده است چه گذشته

از شیران ناره و شیران تهران (که این نیز دز بوده) دزی هم پس از آن
در ایران معروف بوده. همچنین گذشته از سیرم سپاهان مسومی دزی را بنام سیرم
در نزدیکی هرات نوشته. باز مستوفی یکی از دیه های ساوه را سیرم می نامد
که شاید این نیز نخست نام دزی در آن نزدیکی ها بوده است. باید گفت همه این
کلمه یکی بوده چه شین و سین از تفاوت لهجه شمال و جنوب است که در زبان
های کهنه ایران بوده و عوض شدن میم بنون و افتادن الف هم در فارسی نظیر
سیار دارد. دلیل این مطلب آنکه شیران ایران را در کتاب های ازمنه همیشه
«شیرام» می ویسد با الف و میم.

یاری مرزبان چهار سال کا پیش در سمیره بود و داستان رهایی او از آنجا به تدبیر مادرش خراسویه (دختر جستان پادشاه دیلمان) خود یکی از داستانهای مس شکفت و شیرین است و از همین جا اندازه هوش و خرد و کاردانی مرزبان و مادرش خراسویه را می توان در یافت . این مسکویه این داستان را تا تفصیل گشته و نیز نوشته او را می کم و پیش توجه می نمائیم .

می نویسد : « مرزبان چون بدر درآمد از خوردن و نوشیدن بویژه از گوشت و مانند آن باز بستاده جز قوت اندکی از گنده که در دست گرفتن آن نیز خویشش حنیط میکرد نمی خورد . این خبر چون برکن الدوا رسید فرمود آشر خود مرزبان را که با او اضمینان داشت بدانجا فرستند . خورا کهایی که پیش از آن می بخت بیزد . این آشر چون بدر رسید مرزبان میخواست بدست او چاره برای رهایی خود بیاندیشد . وی او مرد سبک مغز و بی خردی بود راز خود بیرون داد و خبر بشیر سفر دژبان آنجا رسیده او را از قله دژ پرتاب نموده نابود ساخت و مرزبان بیشتر سخت گرفت

خراسویه مادر مرزبان که دختر جستان پادشاه پسر وهسودان بود بر تارهای پستی جستجوی چاره می نمود و مال فراوان در راه دستان حب و چگونگی و خرج میکرد . برهیم پسر صابی [که داستان او در مایس رین خوهیه نگاشت] در اینوقت از بند دایسم آزاد شده مرد خراسویه آمد و بنده نامه و گشت و پیش او عهده دار شد که از مرزبانی شد خود را مرزبان رساند خراسویه مال فراوان بدو سپرده

روانه ساخت .

در مراغه نیز توان نام مردی که کشتی میگرفت و قهر می ساخت و از هیچ کار بدی باز نمی ایستاد چون کسان شعبه خیال گرفتن او را داشتند از آنجا بگریخته نزد خراسویه آمد و عهده دار شد که در راه آزادی مرزبان بگوشد . خراسویه بحالاکلی او امیدوار شده مال بدو داد و داستان پسر ضابی را که از پیش فرستاده بود بدو بازگفت .

توان و پسر ضابی [در سپهر] بهم رسیدند رخت بزرگان آن پوشیدند و دینداری پارسائی بسیار آشکار می ساختند . در ستانه دز شیمین گرفته پیغام به شیراسفار فرستادند که ما از هر گانه نیم با مرزبان پیش از گرفتاریش دادوستد داشتیم و مال بسیاری از ما و دیگر بزرگان پیش اوست . و خواستار شدند که ایشان را با مرزبان و و برو سازد که نشانی نامه ای از وی بگیرند که کساش [در آذربایکان] مال ایشان و دیگر بزرگان باز دهند . بیابی شیراسفار دعا گفته بر مرزبان نفرین می کردند و از دشنام و مدگوئی در باره او دریغ نمی نمودند . می گفتند سیس خدا را که شر این بد کردار را که نه خدا را می شناسد و نه ایمان به بقدر خدا دارد از سر مردم دور کرد .

شیراسفار را دل بحال ایشان سوخته بکان یکانشان با مرزبان و و برو ساخت . مرزبان گفت من ایشان را نمی شناسم . ایشان در خشم شده سخنان درشت گفتند و نفرین آغاز کردند . مرزبان گفت مقدار حساب ایشان نمیدانم مینویسم رسیدگی نمایند . بدینسان پیوسته ایشان نزد مرزبان آمد و شد داشتند . خراسویه وصیف نامی را از دیلمان که

پیش از آن در بغداد از سپاهیان سلطان [امیرالامراء] بود و ابوالحسن نامی را پسر چینی و دسته‌ای را از مردم تارم نیز در جامه بازرگانان روانه سمرقند ساخت و هر يك از آن ارمغانهایی برای شیراسفار و کسان او و برای دربان دز همراه آوردند و آذوقه و آنچه دریاست بود از دربان خریده و عده میدادند که چون بهاک و کالای خود برسیم مال فراوان بتو می‌بخشیم. گاهی نیز از بیدادگری‌های مرزبان گله آغاز کرده گریه و زاری می‌نمودند و در بنمیان تنها تنها نزد مرزبان رفته نامه‌هایی که آورده بودند رسانیده پاسخ از او می‌گرفتند و پول بسیار بدو میدادند که در راه مقصود خود صرف نماید.

شیر سفر دژبان را غلام ساده‌رو و زیبایی بود که شیوه دیلمان سیر او را بر میداشت. مرزبان با او عشق‌بازی آغاز کرد و مهر بی اندازه نشان داده نهانی چیزها با او میداد و وعده می‌کرد که چون آزاد شود یکبهای بزرگ دریغ نداشته او را بحکمرانی و فریادروائی برساند. آن غلام با این وعدها فریفته و راه مرزبان گردیده در زنبیلی آکنده از خاک‌توره و چند تیغ و در نوبی شمعهاچندتا سوهن با او رسانید و برای هر نیرنگ و تدبیر راه و فرمانبرداری او بود.

با آن بزرگان پیش از پیش خدا ترسی و پارسائی نشان میدادند و چون بدر می‌آمدند دربان یکایکشان را نزد مرزبان می‌برد و بودند تا آنگاه که مرزبان تدبیری که اندیشیده بود بدستیاری غلام شیراسفار بانجام رسانید و روزی راه او قرار دادند که در آنروز چون شیراسفار نزد مرزبان آمد غلام سیر و زوبین او را مرزبان سپارد و برخی از بزرگانان

و اقرار دادند که پهلوی در بان نشسته همینکه آواز مرزبان بشنود در بان
و اما بود سازند.

چون آنروز شد تو بان که از همه چابکتر بود خود را مرزبان رسانید
و یکی از بازرگانان پهلوی در بان و دیگران هم نزدیک بانجا نشستند.
و چون شیر اسفار بغداد هر روزه نزد مرزبان آمد مرزبان در اینصورت
مسافر زنجیر خود را سوهان کرده و در آنروز زره پوشیده و خویشتر را
باعبا پیچیده بود و چون همیشه با شیر اسفار در باره رهائی خود گفتگو
کرده وعدهای نزدیک با او میداد شیر اسفار پاسخ میگفت که من خیانت
برکن الدوله نمیکم ولی همگونه همراهی در راه آسانی کار تو دریغ ندارم
در این روز باز همان گفتگو را تکرار کرد. تو بان که در آنجا بود سخن
اورا بریده گفت شما را بنحدا سخت بکار من رسیده سپس نکار خود بردارید.
مرزبان دوباره رو بشیر اسفار کرده گفت: «این رنج من بدرازی انجامید»
و پای خود را از زنجیر در آورده از جا برخاست و بسوی در شتافته سپر
از غلام بگرفت. شیر اسفار برخاست که او را بگیرد تو بان بدو در آویخته
اعمالش نداد و زمین زده با کاردی که داشت بکشت. مرزبان بشیوه دیلمان
فریاد زد «اشتم!» . بین صدا مردیکه در دهلیزدن نشسته بود بدربان
در آویخته او را بکشت و دیگران که به نزدیک در آماده نشسته بودند درون
در شتافتند و بر مرزبان که بخون شیر اسفار آغشته بود گرد آمدند.

باسبان در پراکنده و هر چند تن در گوشه‌ای سرگرم نبرد هزی
بودند و چون کار را چنین دیدند ترس برایشان چیره شده همگی از مرزبان
زیسهار خواسته رام شدند مرزبان ایشان را در اطقی کرد آورده سلاحشان

نگرفت و همه را از دزبیرون کرد. حرم شیراسفاز و حرمهای دیگران را نیز برون کرده سراسر دزدست یافت و از هر جا هواخواهان بدو پیوستند سپس بجز بنگاه خود [در آذربایگان] باز گشت. (۴۲)

تخریبختن دیسم از آذربایگان : پیش از این گفتیم که چون در ۳۳۸ محمدپسر عبدالرزاق آذربایگان

در راه کرده نری باز گشت دیسم در آنجا آسوده و مستقل بفرمانروائی برد خت. و چون در اینوقت فضل نام پسر جعفر حمدانی و ابراهیم پسر ضای به نخجوان و دوزین (دبیل) دست یافته خودسرانه حکم می دادند دیسم هر دوی ایشان را مغلوب ساخته این دو شهر نیز تصرف کرد و کار او رونق و سهائی گرفت. رکن الدوله هم در اینوقت سخت گرفتار جنگ با خرمسایان بود و بحال آن نداشت که متعرض آذربایگان و دیسم شود. وی پس از چندی علی پسر میشکی که یکی از سرکردگان سالار مرمرین (۴۳) و در جنگ قزوین بدست رکن الدوله گرفتار شده بود زبند او رهائی یافته به گیلان (۴۴) شتافت و در آنجا گروهی آلبوه گرد آورده بدیلمان نیز که در آذربایگان پیش دیسم بودند نامه ها نوشته

(۴۲) حوادث سال ۴۲۲ از تعاریف الامم

(۴۳) بنابر برداشته که این علی از سرکردگان خود رکن الدوله بوده

آنکه این مسکویه تسریح میکند که وی از سرکردگان مرمران بود و در داشتن جنگ قزوین دستگیری او و کشته شدن برادرش را می نویسد.

(۴۴) در حد عصر تعاریف الامم صفحه در دسترس ماست می نویسد

و در آنجا می نویسد که که که عده باشد مقصود نواحی همدانست ولی غیبه های سپر کینه الحسن و شمس و محای آن را اجیل، درست است که مقصود نواحی گیلان شد

تهائی ایشان را با خود همدست ساخت . سپس بنزدیکیهای نازم آمده
 بوهسودان برادر مرزبان نزدیک شد و با هم بخرابی کار دیم می کوشیدند .
 در این میان نامه هائی از مرزبان از سمیرم رسید که رهائی خود را از
 بند و تصرف کردن آن دزد را خبر میداد . همچنین نامه هائی از وندیلهان
 آذربایگان رسید .

دیم از رهائی مرزبان آگاهی داشت و تنها عالی پسر میشکی
 را دشمن خود می پنداشت . غلام ده خواهر زاده اش را ، وزیر خود بعیمی
 در اردبیل گذارده خویشان بسیاری آهنگ نواحی ناره کرد که عالی پسر
 میشکی بجنکد ، ولی بعیمی وزیر چون باز از دیم دن آزرده بود برای
 کینه جوئی فرصت بدست آورده غلام را بر خن خود شورید و خویشان
 با مال و گنج ابوهی از آن دیم از راه دیگر نزد عالی پسر میشکی شتافت .
 دیم این حار را هنگامی شنید که زنگ رسیده بود . چو از گشت
 و چون بر دبیل رسید دیباهن نیز که در سه او بودند شوریدند و ناگزیر
 مال و گنجینه خود را برداشته بیهوشکار و گردش آهنگ رده کرد
 و چون کار خود را و زگوه هیدیکه نی بیش دیر بقی بر عیق ر حروف
 که در اینوقت بجای پدر پادشاهی وان و آن لوحی در دست و پیش بر دو
 او اوسهل هاما زاسب که تازیان و حمزه می نامند و پیش آن (عبس)
 پسر ستبد و کراتونی پادشاه آرمستان (۲۵) و دیگر حکمرانان است

(۴۵) هارت ان مسکویه اینست : و کناره ی ارمویه من روصی
 له بیت ملوکها من ابن الیرای و ان حقیق و احد عمرة و بن مسکویه
 و غرهم در این عبارت جمله من بن الیرای و ان حقیق
 غلط و بجای آن « من الیرای بن حقیق » درست است . این تعبیر چه
 از خود ان مسکویه بوده چه از دیگران بسببیت است که این تعبیر

نواحی فرستاده نایشان پیمان دوستی استوار کرد که هرگاه ناچار شد پناه
بدیشان ببرد .

در اینمیان خبر رسید که علی پسر میشکی با گروه اندکی آهنگ
اردبیل کرده دیسم از رده، آهنگ جنگ او بازگشت و هنوز از قضیه
رهائی مرزبان و نامه فرستادن او بدیلیمان و دیگران آگاهی نداشت و
چون بنواحی اردبیل رسید بجز جستان پسر شرمزن که در هواداری او
بایدار ماند دیگر دیلمان همگی بعلی پیوستند و جستان را هم دستگیر ساخته
با خود بردند . دیسم با دسته‌ای از کردان که با او مانده بودند نارمنستان
بگریخت و در آنجا قضیه رهائی مرزبان را دانست و خبر رسید که وی
بازدبیل رسیده و بهمکی دزها و گنجینه‌های دیسم دست یافته و علی پسر
میشکی را ناسب‌های از دستان او نارمنستان فرستاده است . دیسم چون در
خود یارای ایستان نمی‌دید ناگزیر بموصل بگریخت و از آنجا بیغداد پیش
عزالدوله شتافت (۲۶) .

۱. مرزبان در دیگر رشته‌های فرمائروائی را در دست گرفت . اگرچه
از این مس‌تاسات ۳۲۶ که تاریخ مرگ اوست در تاریخها خبری از او
نیست ولی از نوشته‌های ابن حوقل که ما خواهیم آورد معلوم است که
همگونه بزمندی و استواری را داشته است .

۲. حاندان پندشته آمد و بحیال خود هجرت را قلعط داشته بتصحیح اش
پرداخته شد . با که دیرانی معروف دیرنیک است که نام پدر حقایق و نام پسر او
بوده است اما این سناط گویا مقصود آباس پسر سنیا است ولی چون
اس در همین نزدیکیها مرده می‌توان احتمال داد که مقصود پسر او آشود باشد
که پس از پسر خود پدشاهی داشت .

(۲۶) تجرب الامه سال ۳۴۳ .

پایان کار دیسم : دیسم چون به بغداد رسید عزالدوله بجهت دشمنی

که او و برادرش رکن الدوله به سالار مرزبان داشتند اورانیک پذیرفته نوازش بسیار کرد و هدیهها و پیشکشهای فراوان برای او فرستاده سالانه پنجاه هزار دینار برای خرج زندگی او قرار گذاشت و همواره او را « برادرم ابوسالم » میخواند (۴۷)

دیسم یکسال کناییش در بغداد بود. من مسکویه می نویسد او بارها می گفت : « خوشترین و گواراترین زندگی من روزهایی بود که در بغداد میزیستم ».

ولی دیسم از عزالدوله چشم آفت داشت که لشکری به او سپرده روانه آذربایجان سازد که دوباره بدانجا دست یافته حکمرانی زسر گیرد. و چون در سال ۳۴۳ رکن الدوله در وی به سالار مرزبان پیمان آشتی و دوستی بسته دختر او را بزنی خود گرفت دیسم دانست که امید و زعمزالدوله بر نخواهد آمد و از وی اجازت خواسته آهنت موصل کرد که بلکه از ناسرالدوله کمک بگیرد. و چون پس از مدتی ز ناسرالدوله نیز نومید شد بحلب بیش سیفالدوله (برادر ناسرالدوله) شتافت و مدتی در آنجا بود تا در سال ۳۴۴ سیفالدوله سیاهی همراه او ساخت و دسته ای هم از کردان بر او گرد آمده با ایشان آهنت آذربایجان کرد.

مرزبان در اینوقت در نواحی دربند رود در آنجا جمع گروهی از شورشیان برداخته بود. دیسم پیمانی با آذربایگان رسیده به ناسرالدوله شتافت و در آنجا بدم سیفالدوله خصمه خواند.

ولی مرزبان چون بر شورشیان دست یافته فیروزه آذربایگان

برگشت و آهنگ دیسم کرد کسان دیسم بمرزبان پیوستند و خود او ناگریز
 بازمستان گریخته پیش دیرنیک آرجرونی (۴۸) که دوستی دیرینه با وی
 داشت و مال و گنجینه خود را بدو سپرده بود پناه برد.

مرزبان نامه بدیرنیک نوشت که باید دیسم را گرفته بدست کسان
 او بسپارد. دیرنیک این فرمان نمی پذیرفت و سرانجام قرار دادند که وی
 دیسم را گرفته پیش خود نگاهدارد. ولی چون او این کار را کرد مرزبان
 فرمان سخت فرستاد که باید دیسم را بدست کسان او بسپارد. دیرنیک
 ناگزیر فرمان پذیرفت و چون دیسم را باذربایگان پیش مرزبان
 بردند گفت چشمان او را کور ساخته در زندان انداختند.

«مرك» و «ابن مسكويه» در جایی می نویسد که سالار مرزبان
 او را بگشت. در جای دیگری می نویسد که پس از «مرك سالار» (در سال ۳۴۶)
 برخی از نزدیکان و دیسم را بگشتند که مایه فتنه نباشد.

محمد بن زکریای قزوینی در کتاب «عجائب المخلوقات در بزم بردن از
 روز رس شرح باین را از زبان دیسم می نگارد:

«دیسم پسر ابراهیم خداوند آذربایگان گفت: با سیاه خود از
 روی بد رس میگذشتم چون میان پل رسیدم زنی را دیدم که کودکی در

(۴۸) چون ابن مسكويه این مطلب را در چند جا تکرار کرده در
 یکجا عبرت و اینست: «و قصد ابن الدیرانی و ابن جابقی لقیة کانت به...»
 در حقیقت دیگر عبارت: «ابن الدیرانی» است در همه این عبارتها کلمه «ابن
 پیش» «الدیرانی» غلط و خود دیرانی با دیرنیک مقصود است. در عبارت
 نخستین هر «و قصد الدیرانی ابن جابقی» درست است. از کلمه «به»
 در همین عبارت معلوم است که تعریف از خود ابن مسكويه نیست دیگران
 سرف در عبارتهای او کرده اند.

قنداق در بغل داشت . تا گهانی یکی از ستوران تنه‌ی او زده بیامداخت و کودک از بغل او پرتاب شده چون فاصله از پل تا کف آب بسیار است پس از زمانی باب رسید و غوطه‌ی خوردن دوباره بالا آمد و از سنگهایی که در کف رود است آسیبی ندیده بود . در اینمیان یکی از عقابها که بفراوانی در کنار رود آشیانه دارند کودک را از روی آب برد و او در نلک خویش راه بیابان پیش گرفت . من دسته‌ی را از دنبال فرستادم که چون عقاب در بیابان پائین آمده قنداق و پاره میکرد ایشانش رسیده هياهو کردند . عقاب کودک را گذارده . برواز کرد . ایشان چون کودک رسیدند زنده بود و گریه میکرد برداشته پیش مادرش آوردند .

حکمرانان بومی آذربایگان پیش از این نگشته‌ام که در زمان سالار مرزبان در زمان مرزبان : و پیش از آن در هر یک از آذربایگان و اران و

ارمنستان فرمانروایی ز بومیان بودند که هر کدام سرزمینی را تصرف نموده با باریت در تصرف داشته حکم می‌راندند . و نیز گفته به که همه بن فرمانروایان فرمانبرداری و به جگزارای مرزبان را پذیرفته بودند .

این حوقل سیاح معروف تازی که در زمان سالار مرزبان (در زمان ۳۲۴) با آذربایگان و اران آمده در کتاب خود دوتکه شرحی می‌گوید که در یکی ده برخی از این حکمرانان بومی و برده در دیگری میزبان برداشت (مالیات) آن ولایت و اندازه باج و بدهی هر کدام زان حکمرانان را معین می‌نماید

اگرچه در نامه‌ی مالیات نوشته این حوقل خودی ز اشتباه نیست ولی بهر حال این شرح، سند تاریخی مهمی است زیرا ینکه قاصد فرمانروایی سالار مرزبان از کجاست، کجا بوده و کداه حکمرانان بومی

باجگزار او بوده‌اند و مطلب هائی از این دو تکه شرح می‌توان دریافت که از جای دیگر توان دریافت .

ما عین عبارتهای این حوقل را ترجمه نموده برخی تفسیرها از خود می‌افزائیم. و درباره میزان مالیت آنروزی آذربایگان و اران و ارمنستان هم عقیده خود را خواهیم نگاشت .

مخت دره به بردن از کوههای قفقاز می‌نگارد : * این کوهها را پادشاهان و خداوندانی بود که نعمت بیکران و زمین هاودزهای پرما و اسبان و ستوران داشتند بر این پادشاهان باج و بدهی معین بود که سالانه بری پادشاه آذربایگان می‌فرستادند - بدهی سبکی که از پرداخت آن باز نمی‌ایستادند . چه پادشاهان این نواحی که ایشان را پادشاهان اضراف میخوانند فرمانگزار پادشاه آذربایگان و ارمنستان و اران بودند . پسر بی اسبج باندکی از ایشان قانع بود و آنچه می‌گرفت بعنوان هدیه می‌گرفت . ولی چون پادشاهی مرزبان معروف بسالار سرمحمد پسر مسافر رسید برای این بدهی‌ها دیوانها برپا کرد و قانونها گذارد که باز پرس دقی‌مانده می‌نمایند و ربح می‌طلبند یکی از بزرگترین این پادشاه شروانشاه محمد سر حمد ازندی است پس از وی پادشاه ابخاز است که سرزمین او برخی از کوههای قفقاز پیوسته است (۴۹) و ابخاز شاه خوانده میشود . پس از و صدوری (۵۰) که سنخاریب معروفست . وی همچون سر دیرانی پادشاه زوزن ووزان و وسطان کیش ترسایان دارد . داستان مختصر این

(۴۹) عزت خالی از غصه بیست ترجمه معنی شده (عین عربی عادت در

آخر کتاب دیده شود)

(۵۰) این عبارت نیز ترجمه معنی شده

پادشاهان را با باج و بدهی که هر کدام دارد در گفتگو کردن از برداشت آذربایگان خواهم نگاشت» (۵۱)

میس دربارۀ برداشت آذربایگان می نگارد: «اما چگونگی این ولایتها و حال آنها که من دیدم میران خراج آنجا و باجها تیکه از پادشاهان اطراف گرفته می شود این حال را بهتر نشان می دهد. چه اگر چه باج و خراج گاهی کم و گاهی بیش است لیکن از حدهای میانه و عادلانه آن تر نبی بود که در سال ۳۵۴ بدست ابوالقاسم علی دسر جعفر (۵۲) وزیر یوسف پسر ابی الساج که سپس وزارت سالار مرزبان پسر محمد پسر مسافر را داشت نجا بهامت بدینسان که با محمد پسر احمد اوزدی خداوند شر و انشاء (۵۳) و پادشاه آنجا هزار هزار درهم قرار داد و اسحاق خداوند شکی که ابو عبدالمالک معروفست داخل قرار داد او شد تا مستخاریب معروف به این سوره خداوند ربع (۵۴) به سید هزار درهم و برخی هدیه ها قرار داد. با خداوند جرزان و سعیدان دسر موسی به دو بیست هزار درهم قرار داد. با ابوالقاسم و بندوری خداوند و بندوراه پنججاه هزار دینار و برخی هدیه ها قرار داد با ابوالهیجاء پسر رواد از دامت نواحی که در اعر و ووزقن داشت به پنججاه هزار دینار و برخی هدیه ها قرار داد. با ابوالقاسم خیزانی از دامت نواحی که داشت و داتی مانده [مناطی گذشته]

(۵۱) کتاب این حوض حال ابدن ص ۲۵۰.

(۵۲) از اینجا معلوم است که مرزبان ابو جعفر را پس از این همه داستانها

در بر سر کار آورده و وزارت خود سرده بود.

(۵۳) این اشباه از مسعودی نیز در سرور-الذهب سرزده که شروان را

نه شاه و شروانشاه را نام کشور و سرزمین دانسته است.

(۵۴) این کلمه در نسخه این حوالی می قصه چنان شده و معلوم نیست که ربه

برع بهتر نگار است.

چهار هزار هزار درهم قرار داد و چون او خواستار تخفیف بود و اصرار می ورزید بلجاعت سیصد هزار درهم و صد جرمه دیبای رومی برقرار داشت بیافزودند. با پسران دیر فی چنانکه میزان سالهای بدشین بود صد هزار درهم قرار داد چون ایشان دیسپرس شدلویه را که بایشان پناهیده بود گرفته سرزمان سپرده بودند برای چهار سال از بدهی معافشان داشت پسران سندد از بهت نواحی شان در ارمنستان درونی به دو هزار هزار درهم قرار داد با سنگاریب خدوند خاچین به صد هزار درهم و پردستوران و هدیه به قیمت پنجاه هزار درهم قرار داد. وجه عمه قرار داده در دنا و دریم و دیگر چیزها و هدیه از استران و چهار پان و زار زلیت بده هر هزار درهم و خراج و احی آذر بایگت و رمنستان و از ن و پیر مون آنها همگی مال و رنجشان به صد هزار دینار رسید.

ر این سارتهای بن حوقل فهرست سیزده تن از مادشاهان رومی آذربایکن و از ن و رمنستان هر روز گرو و دیگر از سال مرزبان بشرح بیان دست میدید

۱ - شروانشاه حمد - محمد زدی - بن حوقل او را از بزرگترین بدشین آن و احی می شرد مسعودی نیز دو زده سال پیش از این حوقل (دوسال ۳۷۲) شروانشاه زدی بن حوقل بزرگترین پادشاه کوهستان قفقز شمرده می گوید گذشته در شروان در ن و سرزمین موغان ببرد دست یافته بود (۱۵۶) و میران روح که این حوقل شاه و نوشته نیز پیدا است

(۵۵) کتب ام حوقل چاپ لندن مس ۲۵۴ و ۲۵۵ .

(۵۶) مروج الذهب در ذکر خراج

که سرزمین بزرگ پهنای زانویه در آن دشته است
 تاریخ گذران در آن در ادوات در این شواهد است اختلاف
 شکستی دارد. مسعودی میگوید: «نخچه پیر» گوید که در آنجا
 در زمینی بنام است بنام حوقر چنانکه داده نشان را از
 عشیره معروف اردی میخواند. منجم شیعی گوید: «عشیره شیبانی»
 بود (۵۷) در حدیثی که در آن کتاب درینجا در آنجا
 در زمین که آنجا خواهد بود

۲ - و بعد از آنجا در آنجا - نور بن حار و در آنجا در آنجا
 است که در مازوئی درینجا در مسعودی بنویسد که در زمین در
 «دشت» (۵۸) و منجم شیعی «دشت» (۵۹) میخواند نوشته منجم
 ناشی پادشاهی بنام آن سال ۳۲۶ بعد از آنکه در آنجا در آنجا
 او پسرش حمدج شن گردیده و او میگوید: «دشت چهر» - «دشت چهر»
 از پادشاهی جامع من کرده در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 امام همدان حمدی کسی دیاری آنجا - آن نوشته است (۶۰)

۳ - سنجد در آنجا در آنجا - و سنجد در آنجا در آنجا

سنجد در آنجا در آنجا (۶۱) او در آنجا در آنجا در آنجا

(۵۷) ترجمه یکی تاریخ منجم شیعی حار - آنجا در آنجا در آنجا

(۵۸) ترجمه منجم در آنجا در آنجا

(۵۹) ترجمه یکی منجم شیعی حار - آنجا در آنجا در آنجا

(۶۰) که اسدجاس که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

منجم - «دشت چهر» در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 کلمه داشته باشند یا نگردید.

(۶۱) برخی خاندانی ارمی خود را از منجم در آنجا در آنجا در آنجا

دانش این نام را برای پسران خود بر میگردد و در آنجا در آنجا
 سینه کرده است.

هست آگاهی درباره او بدست نیاموردیم. خود این حوقل در عبارت نخستین او را «سناری» میخوانند و سناریان گروهی معروف بوده‌اند که مسعودی و بلاذری (۶۲) نام ایشان را سیدار برده‌اند. مسعودی تصریح میکند که کیش ترسایان داشته‌اند. ریح یا ریح نیز معلوم نیست در کجا بوده.

۴ - خداوند جرزان - «جرزان» گرجستان است چه نام این طایفه در زبدهای باستان بر آن «وراج» بوده و سرزمین ایشانرا «وراجین» می‌نامیدند. چنانکه همین نام (وراجین) در برخی کتیبه هدی استخر هست. (۶۳) سپس بنام ازروی قاعده معروف «گرچان» یا «گرژان» شده و تزیکن آنرا بقاعده زدن خود «جرزان» گردانیده‌اند. ام‌مقصود از خداوند گرچان یا گرژان گویند پادشاه بخزان است چه از عبارت نخستین این حوقل پیداست که پادشاه بخزان بر جگزار سالار مرزبان بوده ولی در این جا نام او را در میان دیگر جگزاران نمی‌برد. از سوی دیگر گرجستان در اینوقت‌ها بیشتر جزء بخزان بود و پادشاه بخزان از پسران خود بحکمرانی آنجا می‌فرستاد. در این دوقرینه باید گفت که پادشاه بخزان نیز خراجگزار و فرمان‌بردار مرزبان بوده و مقصود از خداوند گرچان اوست.

۵ - سفیدان بسر موسی - موسی و موسس نامی که نزدیک باین زمانها در نواحی زن و ارمنستان فرم تروئی داشته حکمران «اودی» از نواحی اران بوده. (۶۴) باید گفت در اینجا پسر او مقصود است وای کلمه

(۶۲) فتوح البلدان ج ۱ مصر ص ۲۱۰ و ۲۱۷.

(۶۳) و چنانکه در زدن ارمنی هنوز هم گرچین را «وراج و گرجستان

را وراجستان می‌نامند.

(۶۴) تاریخ وارتن ج ۱ و ۲ ص ۸۷.

«سمیان» بهر حال غلط است و درست آن معنوه نیست.

۶ - ابوالقاسم و یزدوری خدایند و یزور - و یزور معنوه نیست کجا بوده در راه ابوالقاسم هم آگاهی از تدریجها بدست نیامده.

۷ - ابوالهیجه پسر رود - ز خندان رود در بخش دوه همین کتاب بتفصیل گفتگو خواهد کرد. همین ابوالهیجه سرانجام خاندان سالارین را بر انداخته در سراسر آذربایجان پادشاهی یافت و نه او گویا حسین بوده.

۸ - ابوالقاسم خیر نی - از خیران در مسعودی و بلاذری و یاقوت و دیگر جغرافی نگاران آرمین برده اند و ناحیه ای زاران بوده وای در راه ابوالقاسم آگاهی در دست نیست.

۹ و ۱۰ - پسران دیر سی - مقصود خاندان زجروی است که بوان و وسطان نزدیکیهی نخجوان حکمرانی داشتند. فرهادروی بن خاندان در اینوقت چندکه گفته به دیربوق - عاشیق بود و برادر و همسر است که کنیه «اوسهل» داشت و نوزین «اوره» هم «جره» میخواندند نیز گوید در برخی نسخ فرهادروی داشت در راه بن خاندان در بخش دوه کتاب نیز شرحهایی خواهد گشت.

۱۱ و ۱۲ - پسران سندی - مقصود خاندان زارویی است که از و آخر قرن سیم هجری بنیاد فرهادروی اندرده بر آذربایجان - دشمنان آرمینستان بودند. سند دوهیم در شاهنامه بخاندان چون بن رداستایی سید محمد و یوسف - سرتانی شرح دست و دست افزار و دشمن بود ز اینرو در زمین مسند بن معروف شده همانی خاندان زاروه و میخواندند در اینوقت (در سال ۳۵۰) ارتش و پیشوایی بخاندان شود سیم سر

آبس ود. آبس دوسال پیش از این در گذشته ودویسر. آشود و موشیغ. را
 مذکذاردده بود. آشود بزرگتر از موشیغ و نامزد جانشینی پدر بود و سر رشته
 کارها را هم او در دست داشت. ولی هنوز آئین تاج گذاردن یا تکفته
 خودشان «بک نهدن» (۶۵) بجای داده بود. سپس از هفت سال دیگر او
 در شهر آنی و موشیغ در قورس بر تخت پادشاهی نشستند و از همان هنگام
 خاندان باکراتونی دوشاخه شدند.

باری بتصریح بن حوقل که سخن او را در این باره حجت میتوان
 دانست اینخاندان نیز زبردست و باجگزار مرزبان بوده اند. ولی در تاریخ
 های ارمنی این مطلب را یک پوشیده داشته هرگز همی از سلاطین و از باجی
 که این ددشهن و دیگر فرما رو این ارمنی بدومی در داخته اند نمی برند.
 ۱۳ - سنخ ریپ خداوند خا چین - خا چین - م دزی و روستائی در آراچاخ
 (قراغ کنوسی) بوده و این سنخ ریپ یا سنکریم و دیگر فرمانروایان
 آج در تاریخهای ارمنی معروف هستند

اینست فهرستی که بن حوقل از فرمانروایان بومی آذربایگان و
 ران و ارمنستان در سال ۳۵۲ میدهد. از این فهرست بی گفتگوست
 که مرزبان سراسر آذربایگان و اران تا دربند و کوهستان قفقاز و مر
 سراسر ارمنستان / مگر برخی نواحی عربی آنجا که در تصرف رومیان
 بود اهره روم و حکمران بوده است. ولی باید دانست که چنانکه از
 تاریخها و بقره از تاریخهای ارمنی برمی آید در همان زمان در این ولایتها
 فرما رومین بومی دیگر - جز آنکه بن حوقل یاد میکند - بوده اند

(۶۵) - بک نهدن فارسی تاجی است که از کب و اسرغم و مورد سازند
 و در چشم بزرگروسی مسک دارد در زبان ارمنی تاج شاهی را نیز ساک نامیده تاج
 گذاردن را «کیل می گویند»

و معلوم نیست این حوقل چرا نام ایشان را برده یا ترتیب باجگزاری
ایشان چگونه بوده است

در باره مالیات این ولایت ها نیز مبلغ جمعی که این حوقل
مینویسد هزار و پانصد دینار (با پول امروز سه ملیون تومان کمبیش)
است . با آنکه میزان برداشت ولایتهای مذکور چندین برابر این مبلغ بوده
است . در قسمت بجهای فرمانروایان بومی معهود است که هیچ کدام
برداشت حقیقی سرزمین خود را بر زبان نمی برداختند و بایستی بپردازند
و زایشرونتوان بر کمی این قسمت خورده گرفت . اما در قسمت برداشت
واحی آزاد چون این است در کار نیست پانصد هزار دینار این حوقل را
جز سه و توان انگاشت . چه برداشت آذربایگان تنها در آن زمان بداینهایی
که در دست است و برخی از آنها در همین کتاب خواهد آمد نزدیک پنج
هزار هزار دینار با پول امروزه ده ملیون تومن کمبیش آورده و این حوقل
برداشت آنجا را برخی زو حتی در منستان و آن بصره هزار دینار می
ویسد که یکی برده تفاوت در میان است .

مرگ مرزبان و جانشینی مرزبان پس از شش نژده سال فرمان

پسر او جستان : روزی در یک در راهان سه ۳۵

عدت و تند رستی در گذشت بسری که زو زاده جستان و بر عینه

و بصر و کبخسرو بود . چون در این روزها بر در خود و هودان در

از تاره بر دین خود ده بود و صبیتی که کرد این و دهنه پس زمره و فرها روئی

آذربایگان و هسودان را بد شد و چون و نیز مرد جستان فرها روئی بد

نگشتری خود و نشانه ئی که مینه و و پس بان دره و د بصر

و هسودان سپرد